

توانی داشتن تا بیشتر دل زنجاست و پلیدی صفات نکو هیده پاک نکنی که اصل است
 و ایسترن وی است اگر وی پاک و شایسته بود بر اندامها جز پاک و شایستگی زود و اگر
 پلید بود و بصفات ناپسندیده آلوده بود از وی جز پلیدی نترس او که از کوزه آن
 بیرون آید که در وی بود و صفات نکو هیده بسیار است چون ستره طعام و ستره نگاه
 و ستره سخن بیپوده و غیبت و مانند آن اگر ازین همه پاک شده باشد در صفت
 است که بیشتر پارسایان آنان خلاص نیابند و تا دل از ان پاک نکنند پارسای
 اصل ندارد و آن حدیث دریا و عجب رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفته است که
 چیزی پاک کننده مرد است بخمید که چنان قوت دارد که حکم وی بزنجیل روان بود و هوای
 دل که بنده از پی آن فراتر شود و عجب یعنی پندار نیکو بگوشیدن اما حدیث شایسته از زنجیل
 که زنجیل آن بود که آنچه در دست وی است از دیگران درین ^{عه} در و پس آنکه نمفتی که در خزان
 خداست تبارک و تعالی از بندگان درین دارد و زنجیل وی عظیم تر از دست تر باشد
 حسد آن بود که ویرا دشوار بود که خدا تعالی از خزان قدرت خود بنده را نمفتی و بد چون
 مال یا علم یا جاه یا قبول در دل خلق یا چیزی دیگر خوانان آن باشد که آن نعمت را
 حق سبحانه و تعالی برین بنده زوال آورد اگر چه بوی نخواهد رسید هاین نهایت بیکی
 باطن بود و آئین گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که حدیثا عتبا بنده را
 چنان خورد که آتش بهریم را و حسود همیشه در عذاب بود و کس در وی حجت نکند که دنیا
 هرگز خالی نباشد از دوستان و آشنایان و که خدایا بر ایشان نعمتی باشد با حال با جا

رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
 قال انما انا عبد و اهل الحسنة
 لا تاویل انذار الخطیبه
 علیکم السلام النجین
 فان کان عاجباً
 علیه درین کتب
 نوکس خواننده
 برهان

یا علم و ورع و دوی پیوسته در عذاب و اندوه باشد و عذاب آخرت عظیم تر بلکه
 بنده بحقیقت ایمان نرسد تا آنگاه که خلق را همان خواهد که خوشترن را به همه مسلمانان
 ابناء باشد در شادی و اندوه ایشان که مسلمانان همچو یک بنا اند که یکدیگر را نگاه
 میدارند و چون یک تن که اگر اندک اندامی در روند شود همه تن آگایی یا بد چون
 دل خویش بدین صفت نیایی فرض عین تو آنست در راه دین که این صفت حاصل
 کنی و دل از پلیدی پاک کنی اما پراشرک نهانست که بیشتر خلق از انباشت از
 پوشیدگی و معنی ریای آن بود که خواری که ترا بسبب طاعت و علم و زهد منزلتی باشد و در
 مردمان و جایی و قبولی و دوستی جاه چون غالب شد بدان جای رسد که به پارسائی
 جاه طلب کند و بیشتر خلق اگر انصاف دهند دانند که بیشتر کارها که میکند از علم و
 عبادت برای روی و ریای مردمان میکنند و نشان این ریای آن باشد که چون
 عبادتی کند بگوید که من چنین کرده ام اگر بگوید چون مردمان بشنوند شاد گردند و اگر
 شاد نشود و این سخت عزیز بود پس اگر چنان بود که در حق وی تقصیری کند و حرمت
 وی نگاه ندارند و با وی در معاشرت مسامحت نکنند و ویرا بر پای نخرند و جای
 بوی ندهند و خاطر خود چشم بیند و اگر چشم بیند لجبی بیند که اگر در سر این
 عبادت نکرده بودی تعجب نکردی پس گوی منی از عبادت خویش بر مردمان نهاده است
 و آنرا جزای مجوید و این اخلاص را باطل کند که از دیگری جزای عمل خویش چشم دارد و
 این از ان ریای باشد که در حضرت که رسول الله صلی الله علیه و آله سلم فرموده

صلی الله علیه و آله سلم فرمودند
 خلق به نیکی نمودن
 و روی و ریای هم چنین
 ریای باشد در صورت
 و از عطف بعد از
 عبادت
 روی بعضی اول
 و سکون ثانی و ثانی
 یعنی در خشارت
 که بجزای و گویند
 و بعضی ریای و ساختگی و
 امید و تقصیر و تجسس
 نمودن پیدا کردن
 است و با عفت هم
 است

الشراخفی من دیب النمل یعنی شرک پوشیده ترست از آواز پای مور
 که نسبت تاریک بره و اما بلب کبر از جمله بیماریهای دل است و بیماری عظیم است و در توار
 علاج و معنی وی آنست که ویرا در دل وی قدرتی بود و چشم بزرگ داشت
 بخویش نگر و چشم خردی بدیگران نگر و چون این صفت در باطن بجنبه ثمره
 نوی بر زبان آن بود که گوید من چنین دمن چنانم و بر خویش ثنا میکند یا دوست
 دارد که بروی ثنا میکند چنانکه ابلیس گفت انا خیر منه من از آدم بهترم و ثمره
 دیگری آن بود که در جمعی که شود پیشگاه جوید و در راه که رود در پیش دیگران رود
 و اگر کسی ویرا پند دهد یا بروی عیبی کند به حق ننگ دارد که قبول کند و اگر وی کسی
 پند دهد بعنف و بزرگ خویشتی گوید و هر که اعتقاد کرد بقطع که وی از کسی دیگر بهتر است
 وی متکبر است بلکه باید که بداند که بهتر آنست که نزدیک خدایتعالی بهتر است و این
 در آخرت پیدا آید بلکه باید که هر که را بینی و بر بهتر دانی اگر کودکی را بینی گویی که وی
 هرگز معصیت نکرده است و من کرده ام پیشک وی از من بهتر است و اگر بر رک تری
 را بینی گویی که در خداوند تعالی را پیش از من عبادتها کرده است من چون وی بنا
 و اگر عالمی را بینی گویی که وی چیز ما داند که من ندانم وی بهتر از من است و اگر جاهلی را
 بینی گویی که وی معصیت خدایتعالی بجهل کرده است و من بعلم حجت عقوبت من بسبب علم
 عظیم تر باشد و اگر کافری را بینی گویی ندانم که خاست کار وی چون خواهد بود بسیار
 از مسلمانان چشم حقارت بعرین الخطاب می نگرستند و را آنوقت که مسلمان نبود

شرح این حدیث از آنست که هر که در حق خود متکبر است و در حق دیگران متواضع است
 و در حق خداوند تعالی متواضع است و در حق رسول خدا صلی الله علیه و آله متواضع است
 و در حق ائمه اطهار عجلت الله فرجهم اجمعین متواضع است و در حق اولاد ائمه اطهار
 عجلت الله فرجهم اجمعین متواضع است و در حق صحابه کرام متواضع است و در حق
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله متواضع است و در حق خداوند تعالی متواضع است
 و در حق رسول خدا صلی الله علیه و آله متواضع است و در حق ائمه اطهار عجلت الله فرجهم
 اجمعین متواضع است و در حق اولاد ائمه اطهار عجلت الله فرجهم اجمعین متواضع است
 و در حق صحابه کرام متواضع است و در حق پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله متواضع است
 و در حق خداوند تعالی متواضع است و در حق رسول خدا صلی الله علیه و آله متواضع است
 و در حق ائمه اطهار عجلت الله فرجهم اجمعین متواضع است و در حق اولاد ائمه اطهار
 عجلت الله فرجهم اجمعین متواضع است و در حق صحابه کرام متواضع است و در حق
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله متواضع است و در حق خداوند تعالی متواضع است

و اگر کسی را بینی که در حق خداوند تعالی متواضع است و در حق رسول خدا صلی الله علیه و آله متواضع است و در حق ائمه اطهار عجلت الله فرجهم اجمعین متواضع است و در حق اولاد ائمه اطهار عجلت الله فرجهم اجمعین متواضع است و در حق صحابه کرام متواضع است و در حق پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله متواضع است و در حق خداوند تعالی متواضع است و در حق رسول خدا صلی الله علیه و آله متواضع است و در حق ائمه اطهار عجلت الله فرجهم اجمعین متواضع است و در حق اولاد ائمه اطهار عجلت الله فرجهم اجمعین متواضع است و در حق صحابه کرام متواضع است و در حق پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله متواضع است و در حق خداوند تعالی متواضع است

باز زیند که مراد وی ازین عمل عرض دنیا بود مراد فرموده اند که عمل ویرا راه نهم که در میان
 مردمان نماز آوردی پس عمل بنده دیگر که نوری از ان می تابید یا از صدقه در روزه و نماز
 با آسمان سپوم برند فرشته آسمان سپوم گوید بایستد این عمل بر روی و باز زیند که من فرشته
 نکریم و وی در مجلسها بجای نشستن تکبیر کردی مراد ستوری نیست که عمل ویرا راه دهم پس
 عمل بنده دیگر از گروهی دیگر همچون ستاره درخشان از تسبیح و قرآن و نماز و حج و عمره به
 آسمان چهارم برند آن فرشته گوید بایستد و این عمل بر روی و باز زیند که من فرشته
 بجم ننگدارم که عمل و از من در گذر و گوی پیچ کاری نکردی که عجب در میان بنودی
 پس عمل بنده دیگر با آسمان خشم بر بند همچون عروسی که او را جلوه کند از نیکی فرشته
 آسمان خشم گوید که این عمل را بر روی و باز زیند و برگردن و پند که من فرشته
 حسد و حسد کردی کسی را که علم آموختی یا عمل کردی یا کار خوب کردی یا کنسی نیکی کردی
 زبان در ایشان در اند کردی من عمل ویرا راه نهم که از من در گذر و پس عمل بنده دیگر
 بر آسمان ششم برند که در وی نماز و روزه و زکوة و حج و عمره بود آن فرشته گوید که
 عمل بر روی و باز زیند که وی بر بچکس که ویرا بلای و رنجی رسیدی رحمت نکردی لیکن شادی
 کردی و من فرشته هفتم ننگدارم که عمل وی از من در گذر و پس عمل بنده دیگری برند
 با آسمان هفتم از نماز و روزه و زکوة و جهاد چنانکه بانگ آن در آسمان هفتم در افتاده باشد
 در روشنائی آن چون روشنائی آفتاب بود و دست هزار فرشته در مشایعت آن
 می روند و فرشته آسمان هفتم گوید که این عمل بر روی و باز زیند و قفل بر دل و زیند که

این مشایعت
 است که در آسمان
 چهارم بر بند
 فرشته است
 و این عمل
 بر روی و باز
 زیند که من
 فرشته

من باز دارم از خداوند خویش بر علیکه خالص برای وی بنا شد و وی بعل خویش
 رهنمای خدای را نخواسته است بلکه بدین بزرگی خویش جسته است میان ^{صله} فقها و بانگ و
 آوازه جسته است در شهر با ما فرموده است خداوند جلش از که عمل و پیرا راه ندیم و هر عمل
 خالص خدای را نباشد آن ریابود و خدایتعالی عمل مرئی پذیرد پس عمل منده دیگری بر بند
 نما از آسمان هفتم در گذرد از نماز روز و زکوة و حج و عمره و خلق نیکی و ذکر خدای و
 همه ملایک سماها بموافقت با ایشان می روند تا همه مجاهبا بر دارند و بخدایتعالی رسانند
 و همه گواهی می دهند که این عمل خالص است خدایتعالی گوید شمار قیبت گهبانان کردار بنده
 میسند و من مطلع بر دل و ایم این عمل برای من نکرده است بروی با و احنت من پس ^{شکل} شکر
 گویند لعنت ما و لعنت تو و آسمانها و هر که در آسمانهاست بر وی لعنت کند پس معاذ
 گفت ربی الله عنده من گفتم یا رسول الله تو رسولی و من معاذ یعنی این چون تو انم کردن گفت
 یا معاذ بمن اقمه اکن اگر چه عمل تو کوتاه است یا معاذ زبان نگهدار از برادران خویش و از
 خوانندگان قرآن باش و گناه خود بر دیگران حواله کن و بزرگ خویشتنی مکن با مردمان
 و به نکو بیدن ایشان برخورد نما مکن و خویشتن را از ایشان بر تر مدار و کار و دنیا بریان
 امرت میفکن و ایشستن تکبر مکن چنانکه از بد خوئی تو حذر کنن پیش کسی با دیگری راز
 گوی و پوین ^{صله} مردمان مدد که نگاه سگان و وزخ ترا بدرند روز قیامت ^{صله} قال الله
 تعالی و الثا شطات لثطا دان که آن حدیث معاذ گفت آن حدیث یا رسول الله گفت
 سگانند و وزخ که پوست و گوشت از استخوان باز کند معاذ گفت یا رسول الله ازین

صله فقها بفرمودن
 شیخ بهرین
 علم شریعت
 در شهر با ما
 فرموده است
 خداوند جلش
 از که عمل
 و پیرا راه
 ندیم و هر
 عمل خالص
 خدای را
 نباشد آن
 ریابود و
 خدایتعالی
 عمل مرئی
 پذیرد پس
 عمل منده
 دیگری
 بر بند
 نما از
 آسمان
 هفتم در
 گذرد از
 نماز روز
 و زکوة
 و حج و
 عمره و
 خلق
 نیکی و
 ذکر
 خدای و
 همه
 ملایک
 سماها
 بموافقت
 با ایشان
 می روند
 تا همه
 مجاهبا
 بر دارند
 و بخدای
 تعالی
 رسانند
 و همه
 گواهی
 می دهند
 که این
 عمل
 خالص
 است
 خدای
 تعالی
 گوید
 شمار
 قیبت
 گهبانان
 کردار
 بنده
 میسند
 و من
 مطلع
 بر دل
 و ایم
 این
 عمل
 برای
 من
 نکرده
 است
 بروی
 با و
 احنت
 من
 پس
 شکر
 گویند
 لعنت
 ما و
 لعنت
 تو و
 آسمانها
 و هر
 که
 در
 آسمانها
 است
 بر
 وی
 لعنت
 کند
 پس
 معاذ
 گفت
 ربی
 الله
 عنده
 من
 گفتم
 یا
 رسول
 الله
 تو
 رسولی
 و
 من
 معاذ
 یعنی
 این
 چون
 تو
 انم
 کردن
 گفت
 یا
 معاذ
 بمن
 اقمه
 اکن
 اگر
 چه
 عمل
 تو
 کوتاه
 است
 یا
 معاذ
 زبان
 نگهدار
 از
 برادران
 خویش
 و
 از
 خوانندگان
 قرآن
 باش
 و
 گناه
 خود
 بر
 دیگران
 حواله
 کن
 و
 بزرگ
 خویشتنی
 مکن
 با
 مردمان
 و
 به
 نکو
 بیدن
 ایشان
 برخورد
 نما
 مکن
 و
 خویشتن
 را
 از
 ایشان
 بر
 تر
 مدار
 و
 کار
 و
 دنیا
 بریان
 امرت
 میفکن
 و
 ایشستن
 تکبر
 مکن
 چنانکه
 از
 بد
 خوئی
 تو
 حذر
 کنن
 پیش
 کسی
 با
 دیگری
 راز
 گوی
 و
 پوین
 مردمان
 مدد
 که
 نگاه
 سگان
 و
 وزخ
 ترا
 بدرند
 روز
 قیامت
 قال
 الله
 تعالی
 و
 الثا
 شطات
 لثطا
 دان
 که
 آن
 حدیث
 معاذ
 گفت
 آن
 حدیث
 یا
 رسول
 الله
 گفت
 سگانند
 و
 وزخ
 که
 پوست
 و
 گوشت
 از
 استخوان
 باز
 کند
 معاذ
 گفت
 یا
 رسول
 الله
 ازین

خصلت‌ها که ربانی یا بدرتول الله صلی الله علیه و آله وسلم گفت یا معاذ این آسان است
 بر هر که خدایتعالی آسان کند زبان نگاهدار از آنکه بر مردمان دراز کنی و از خوانندگان
 قرآن باش آنگاه روایت کنند که بچکس از معاذ مشغول تر بودی بقرآن خواندن ازیم
 این حدیث **فصل** بدانکه این صفات که درین حدیث است از عجب و ریا و تکبر و
 حسد و غیبت و غیر آن بر بچکس غالب تر از آن نیست که بر کسی که وی پارسائی کند یا علم
 آموزد از برای جاه و قبول خلق پس علمایان ازین صفت رسته تر اند از قرآیان و علمایان
 و پارسایان پس فریضه ترین بر علماء و پارسایان آنست که بطهارت دل مشغول باشند
 تا باطن ازین پلیدها پاک کنند و این صفات همه شاخه‌های یک اصل است و آن دوستی
 دینا است و ازین گفت رسول صلی الله علیه و آله وسلم که دوستی دینا سر همه خطاهاست
 اوست دینا نیست و با این همه دینا کشت زاده آخرت است که زاده آخرت از دینا بر
 توان گرفت لیکن هر که از دینا بقدر حاجت قناعت کند تا زاده آخرت برگیرد دینا
 کشت زاده آخرت نیست و هر که از دینا تنم جوید هلاکت گاه نیست و الله اعلم
فصل اینمقدار که گفته آمد از علم و تقوی اول زاده آخرت است و بلیه هدایت
 خویشتر را درین بیازمای آنگاه آنچه در کتاب کیمیا سوادت است و در کتاب جیامی
 علوم الدین حاصل کن تا سر و باطن تقوی شناسی چون باطن نتجویی دان که دی از صفاتنا پسندید
 پاک کردی امیدوار که حجاب بر خیزد میان دل تو و میان ملکوت آسمان و حضرت
 الهیت تا از زامی ملکوت ترا آشکارا شدن گیرد و علمها بر دل تو کشاده شود که این

مع قرآبان ای قاریان
 پارسایان
 علم بدانکه دنیا سر همه خطاهاست
 است دوستی آن اصل
 از آن باشد که او دشمن
 خدایست و دشمن خدا
 اما دشمنی خدا با آن است
 که با حق تعالی بر جبهه
 او نبرد تا بوی کند و اما
 دشمنی با او است تا خطاها
 کند که خود را بطلاند و بکشد
 چشم ایشان می آید
 یاد رعب و زوری ترسناک
 تنگ بینند و هیچ آن
 بگشاید و آوازه می آید
 خطایان کنند که این صفات
 چون عاصی خود می کند
 شدن ایشان
 دردی که در بدن
 ایشان
 کادری
 کرد و دیگر
 ایشان

و اما در جواب آنکه میگوید که اینها را در حدیثی از امام زین العابدین علیه السلام دیده ام...

سلام ابتدا کند و در پیش وی سخن کمتر گوید و خود سخن نگوید و مسئله نپرسد تا اول دشواری
سخن آید و چون جواب دهد اعتراض نکند و نگوید که فلان کس خلاف این گفته است و نگوید
که خلاف این صواب تر است و در پیش او با هیچ کس بلا نگوید و چشم در پیش ندارد و اگر سخن
میگوید چشم بر روی میدارد و از هر جانب نگر و لیکن بجز مت به پیشند چنانکه در نماز نشینند
و چون استاد را طلال گرفت پرسید و خواندن در باقی کند و چون بر پائی خاصیت سخن
قطع کند و با وی بهم بر پائی خیزد و در راه سوال نکند تا بخانه رسد و اگر از وی چیزی بپرسند
که ویرانگی نیاید اعتقاد بد نکند و بداند که وی بهتر داند و از نزد یک وی و چه باشد که
علم شاگرد بدان رسد و از قصه حضرت موسی صلوٰۃ الله علیها یاد کند که سوراخ کردن
کشتی موسی را علیه السلام منکر نمود لیکن از آنجا که علم حضرت بود منکر نبود پس هر چه از بزرگان
پیشند باید که همچنان دانند آداب فرزند با پدر و مادر است که هر چه گویند
نیکی باشند و با ایشان بهم بر پائی خیزد و در پیش ایشان نزد هر چه فرماید که نصیحت
بنامش بجا آورد و از ایشان بلند تر نماند و چون او را آواز دهند بزودی ایشان
گوید و برخوشنودی ایشان حریص باشد و خویشی را در پیش ایشان افکنده دارد
یاد کند که اسیری بود در گهواره که ایشان بنامش پرورند و شهبایداری بردن تا
او را بدین روز رسانند و برایشان منت نه برند بمراعتیکه کند و نیز در روی ایشان
ننگد و پیشانی فرزند هم نکند و بیدستی ایشان سفر نکند **فصل** بدانکه مردمان که بیرون
این قوم اند در حق تو ستم کرده اند و در استمان و آشیایان و یکدیگر آشنا بودند و دست

از این روایت که در حدیث آمده است که هر کس در پیش امام زین العابدین علیه السلام بیاید...

در حدیثی از امام زین العابدین علیه السلام آمده است که هر کس در پیش او بیاید...

و اما در جواب آنکه میگوید که اینها را در حدیثی از امام زین العابدین علیه السلام دیده ام...

و از عامه مردمان باشد ادب و محبت با مردمان مجهول پراکنده آنت که
 حدیث ایشان خویش را در نیغ کنی و آنچه در زبان ایشان رود گوشش نهی
 و حکایت نکنی و خویش را از سخنها نامهور ایشان غافل سازی و جهد کنی تا به ایشان
 محتاج نشوی و ایشان را کم بینی و اگر از ایشان ناشایستی بینی یا شنوی بصیحت کنی
 بی طیف اگر امید قبول بینی اما ادب و محبت برادران و دوستان
 باید که با کسی برادری دوستی نکنی تا شرط دوستی در وی نبینی که رسول صلی الله علیه و
 آله وسلم میفرماید که هر کس بر دین دوست خویش بود گوشه داری تا دوستی با کسی که
 چون دوستی خواهی گرفت باید که در وی پنج خصیلت موجود باشد اول عقل که در صحبت
 احمق هیچ خیر نبوده عاقبت وحشت و قطیعت بود و نیکو تراحوال احمق آن بود که
 خواهد که نیکویی بنورساند کاری کند که تر از زبان دارد و وی نداند بلکه گفته اند که دشمن
 عاقل به از دوست احمق دهم باید که نیکو خونی باشد که باید که صحبت دشوار بود و هر
 نشود و بد خونی آن بود که در وقت حرص و غضب با خویش بر نیاید و چنین گفته اند که
 دوستی با کسی کن که بوقت نشستن آسایش تو بود و بوقت کار افتادن شخمه تو بود
 و بوقت حاجت خزان تو بود و صحبت با کسی کن که اگر دست فراکاری کنی یاوری
 کند و اگر از تو نیکویی بیند بر دل نویسد و اگر شتی بیند به پوشاند و صحبت با
 کسی کن که اگر سخن گویی ترا راست گوی دارد و اگر کاری پیش آید ترا امیر خود سازد
 و اگر رنجی پیش آید خویش را سپر تو سازد و اگر راحتی پیش آید بر تو ایثار کند و

خزان تو بود و بوقت کار افتادن شخمه تو بود
 و بوقت حاجت خزان تو بود و صحبت با کسی کن که اگر شتی بیند به پوشاند و صحبت با
 کسی کن که اگر سخن گویی ترا راست گوی دارد و اگر کاری پیش آید ترا امیر خود سازد
 و اگر رنجی پیش آید خویش را سپر تو سازد و اگر راحتی پیش آید بر تو ایثار کند و

علی مرتضیٰ رضی الله عنه میگوید برادر حقیقی آن بود که در همه کارها با او بود و هیچ خوشی
 از برای منفعت و اختیار نکند و اگر ترا کاری افتد باک ندارد که کار خویش بشود لیسیده
 کند تا کار تو راست شود و سیم خصلت صلاح است با هیچ منفعت و فاسق دوستی نباید
 گرفت که هر که از خدا تعالی نترسد از شروی امین نتوان بود که چون غرض وی بگردد
 وی نیز بگردد و هر که از خدا تعالی نترسد بر هیچ کسیره اصرار نکند بلکه دیدن معصیت
 زیان کار بود و اگر چه بدل بر آن انگار کند که چون معصیت بسیار بینی دل رنگ آن
 معصیت فرا گیرد و کردن آن معصیت بر تو آسان شود و ازین سبب است که عنایت
 بر دل پارسیان آسان تر از جامه و پیا و انگشترین زرین پوشیدنست بآنکه
 غیبت عظیم ترست لیکن از بسکه شنیده اند و دیده اند بر دل ایشان آسان
 شده است چهارم آنکه بر دنیا حریص نباشد که صحبت با کسیکه دنیا دوست بود زهر
 قاتل است هر که باز آید آن نشیند دنیا بر دل وی سرد شود و چون با اهل دنیا نشیند
 دنیا بر دل وی شیرین شود و طبع آدمی مانند گی جستن است با دیگران و گفته اند دو
 استر را بر یک آخربندی اگر هر رنگ نشوند همخوی شوند و طبع و خوی از یار بسیار
 همچنان شود که پیش آتش پیمیزی که با آتش نزدیک بود چشم خصلت آنکه راست
 گویی بود که صحبت دروغ گویی هیچ راحت ندارد که بر هر چه گوید اعتماد نباشد **فصل**
 بدانکه این جمله خصلتها در یک تن کمتر جمع شود و اگر این همه شرط کنی هیچ دوست نیابی
 مگر زنده گانی تنها کنی یا با هر کسی دوستی بقدر خصلت وی کنی دوستی است که

شرح و تفسیر این کتاب از سید محمد باقر
 قمی در شهر تبریز در روز پنجشنبه
 ۱۲۰۰

دوست آخرت باید که در وی هیچ چیز نگاه نداری گردین و ورع و یکی برای دنیا
 در وی خلق نیکو نگاه باید داشت و سیم برای آتش در روزگار گذار آشتن با وی تا دل
 نگیرد و در وی آن نگاه باید داشت که از شر وی سلامت یابی و گفته اند مردم سه
 است یکی همچون غذا است که از وی چاره نیست و یکی همچون داروست که گاه گاه
 بوی حاجت افتد یکی همچون علت است که هیچ کار نیاید لیکن چون کار افتد بوی
 صبر باید کردن و مدارا تا فرگذارد و صحبت وی نیز از فائده خالی نیست مرد عاقل را که
 بزرگی بنیدازد وی خود از آن حذر میکند که نیکبخت آن بود که پند از دیگران گیرد و مومن
 آینه مومن بود یعنی نیک بد خویش از دیگران بداند و عیسی را صلوة الله علیه گفتند
 ترا ادب آموخت گفت بچکس لیکن هر چه مرا بد نمود از دیگران از آن دور بودم و
 بحقیقت اگر مردمان چیزیکه از دیگران بد دانند دست بدارند ادب ایشان تمام
 باشد و السلام پیدا کردن حق صحبت خلق بدانکه چون با کسی صحبت افتاد
 بدان سبب حقوق واجب شد رسول صلی الله علیه و سلم میگوید مثل خود دست است
 که یکدیگر را میزنند و رسول صلی الله علیه و آله و صحابه و سلم در پیشه شد و دو مسواک باز
 کرد یکی راست و یکی کج یکی از صحابه با او بود راست بوی داد و کج خویشش باز گرفت
 آن یا گرفت یا رسول الله این راست بنواولی تر بود که بهتر بود رسول صلی الله علیه و
 آله و سلم گفت بچکس یک ساعت با کسی صحبت نکند الا آنکه در سوال کند از حق آن صحبت که
 تا بجای آورد یا ضایع گذاشت رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت هیچ دوتن با یکدیگر

یعنی در این کتاب از این روایت آمده است که هر چه مرا بد نمود از دیگران از آن دور بودم و بحقیقت اگر مردمان چیزیکه از دیگران بد دانند دست بدارند ادب ایشان تمام باشد و السلام پیدا کردن حق صحبت خلق بدانکه چون با کسی صحبت افتاد بدان سبب حقوق واجب شد رسول صلی الله علیه و سلم میگوید مثل خود دست است که یکدیگر را میزنند و رسول صلی الله علیه و آله و صحابه و سلم در پیشه شد و دو مسواک باز کرد یکی راست و یکی کج یکی از صحابه با او بود راست بوی داد و کج خویشش باز گرفت آن یا گرفت یا رسول الله این راست بنواولی تر بود که بهتر بود رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت بچکس یک ساعت با کسی صحبت نکند الا آنکه در سوال کند از حق آن صحبت که تا بجای آورد یا ضایع گذاشت رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت هیچ دوتن با یکدیگر

ز خویش

صحت نکنند که در دست ترين ايشان نرود خدايتعالی رفيق ترين ايشان بود بسیار
خويش پس آداب صحبت بايد آنوقت و اول دب آنت که مال خويش از دوست و
برادر در بیغ نمانی اگر اصل مال در بیغ داری باری آنقدر که حاجت وی بود در بیغ نمانی
و چون دوست را به معاونتی و مددی حاجت افتد مساوتت و مدد بکنی بی آنکه ویرازبان
فرمایید شومت و باید که راز وی نگاه داری و باید هیچ کس نگوئی و عیب و پریشانی و هر چه
در حق وی شنوی از زشتی با او نگوئی تا این رنجور نشود و هر چه از نیکی شنوی بگوئی
تا شاد شود و چون سخن گوید به همه دل فرستوی و گوشت داری و بر سخن وی عیب نگوئی
و اعتراف کنی و چون بخوانی بنام نیکو تر بخوانی و بدان خطاب خوانی که وی دوست تر
دارد و آنچه از خصال نیکو تر بود روی بروی ثنا گوئی و چون از نیکوئی بینی شکر گوئی
و بیکار روی بکش و کین و از دیگران بخوایی و رغبت وی چون کسی سخن وی گوید
پنهانکه بیکار خویشتن کشتی و چون به نصیحت حاجت آید بشنوی لطف گوئی و اگر از وی
خطائی و تقصیری باشد نادیده و ناشنیده داری و عتاب نکنی لیکن عفو کنی و در
ناز و برادر عامی خیر کنی در حیوت وی و چون بمیرد اهل او را نیکو داری و تا توانی هیچ با
خويش بروی نهی و همه بارهای وی بکش و بشادی شاد باشی و اظهار کنی و باندوده
وی آید و لیکن باشی و چون خرابی کسی بسلامت او کنی ویرا تعظیم کنی و جائیکه نرسیم
کنی و چون بر خیزد باوی بر پای بر خیزی و در پی وی روی و خويشتن را در میا حدیث
در نیکنی و در جمله زندگان باوی چنان کنی که خواهی که دیگران با تو زندگان کنند و هر که

فصل در آداب صحبت
بجای آنقدر که داری را با او در بیغ نمانی
و چون بخوانی بنام نیکو تر بخوانی
و عیب و پریشانی و هر چه در حق وی شنوی از زشتی با او نگوئی
تا شاد شود و چون سخن گوید به همه دل فرستوی
و اعتراف کنی و چون بخوانی بنام نیکو تر بخوانی
دارد و آنچه از خصال نیکو تر بود روی بروی ثنا گوئی
و بیکار روی بکش و کین و از دیگران بخوایی
پنهانکه بیکار خویشتن کشتی و چون به نصیحت حاجت آید بشنوی
خطائی و تقصیری باشد نادیده و ناشنیده داری
ناز و برادر عامی خیر کنی در حیوت وی
خويش بروی نهی و همه بارهای وی بکش
وی آید و لیکن باشی و چون خرابی کسی بسلامت او کنی
کنی و چون بر خیزد باوی بر پای بر خیزی
در نیکنی و در جمله زندگان باوی چنان کنی

برادر و دوست خویش را از آن پسندد که خویشش را آندوستی وی نفاق بود و در دنیا
 و آخرت بر او وبال باشد ایت آداب با دوستان و برادران اما آشنایان دوست ناک
 دوست نباشند از ایشان حذر باید کرد که بیشتر شر بنواز ایشان رسد که هر که دوست بود
 خیر تو خواهد و هر که ترانداند با تو کاری ندارد اما رنج از ایشان آن باشد که بزبان دوستی
 نمایند و بدل مخالف باشند لیکن چون با ایشان مبتلا شدی دور محله یا دور سجد یا در هر
 یا در بازار ادب زندگانی با ایشان آنباشد که هیچ کس را بچشم خود ننگری باشد که با
 خدایتعالی او قریب باشد و نزد خدایتعالی از تو بهتر باشد بزرگی گفته است خدایتعالی
 سه چیز در سه چیز پنهان کرده است سخط خویش در معصیتها پنهان کرده است پس هیچ
 صیغره را خرد مدار که باشد سخط خدایتعالی در آن باشد خوششودی خود در طاعتها پنهان
 کرده است هیچ طاعت را خرد مدار باشد که رضای وی در آن باشد و دوست حساب
 ولایت خود را در بندگان خود پنهان کرده است هیچ بنده ویرا حقیر مدار باشد که وی از
 اولیا باشد و تواندانی و این سه قاعده سه اصل بزرگ است همیشه در پیش دل باید
 داشت و بچکس را بسبب دنیا بزرگ نباید داشت که دنیا نزد خدایتعالی بس حقیر است که
 ویرا بزرگ دارد نزد خدایتعالی حقیر باشد و دین خویش را فدای دینای خلق مکن که
 بچکس احمقتر از آن نبود که آخرت خویش بدینای دیگری بفروشد و با آنکه خشم
 خدایتعالی ویرا حاصل آید و خشم مردمان نیز حقیر باشد و از آن طمع که کرده باشد
 محروم ماند که هر که برای خوششودی خلق چشم خدایتعالی اختیار کند خدایتعالی نیز بزرگ

در روزی از شب
 مع خطب
 غیب
 مع اولیا باقی
 درستان و در و بیکان
 قرابت و در و بیکان
 حق تعالی از فرود آمدن

خلق را خشکین گرداند و هر که برای رضای خدایتعالی از خشم خلق پاک ندارد و خدایتعالی
از وی خوشترود باشد و خلق را از وی خوشترود کند و اگر کسی با تو دشمنی کند با او بخصومت مشغول
شود که عمر در سر آن شود و رنج حضمی دراز شود و دین در میان تباها شود و غره مشو بدوستی
ظاهری که فرمایند و نیز شایسته زبان گویند که آن همه بی اصل بود و اگر حقیقت آن طلب
کنی از صد یکی نیایی و طمع مدار که در سر با تو همچنان باشد که آشکارا پس عجب مدار که در غیبت
زبان بتو دراز کند که اگر تو انصاف دوی خوشترود را نیز در حق دیگران همچنان بینی بلکه سخن
تو در پیش دوستان و خویشاوند بلکه در پیش پدر و مادر همچنان بود که در غیبت ایشان
و طمع از مال و جاه و معاشرت خلق بریده دار که ثمره طمع جز رنج نباشد و طامع خوار و
حقیر باشد و هر که طمع از خلق برید در چشم ایشان عزیز بود و نزدیک خدایتعالی
پسندیده بود هر که حاجت تو روا کند شکر کن و اگر تقصیر کند شکایت مکن و عذر وی
در خوشترود نخواه چون مومن باش که عذر جوی باشد چون منافق باش که عیب جوی
بودی بچکس را بصیحت مکن تا آنجا که اثر قبول در روز نبینی که اگر همچنان بود بصیحت نشود و
دشمن تو شود و اگر در مسله خطا کند و دانی که از تو نمانده نخواهند گرفت میاموز که از
تو فایده بگیرند و بدشمنی تو بر چیزند مگر چیزی که بمعصیت تعلق دارد و ایشان نمیدانند آنگاه
باطف با ایشان بگویی که این نشاید و چون از خلق آسوده باشی شکر کن خدای را
عز و جل که ایشان را مسخر تو گردود شکر ایشان از تو دفع کرد و اگر بخی بتورسد از ایشان
سروکار ایشان با خدایتعالی گذار و بمکافات مشغول شود مگر چه حاجت من شناسختی

بگویند که این سخن
است و اخبار

و مر بزرگ نداشتی دمن چنین و چنینم در فضل و نسب خویشتن استودن نشان
 حماقت است و هر که احمقتر بود خویشتن بیش ستایید و خود را بزرگ تر بیند و حق خویشتن بر
 مردمان واجب تر شناسد و بداند که حق تعالی کس را برنجاییدن تو بدان مسلط کند که تو گناه
 کرده که بدان مستوجب عقوبت باشی تا آن رنج که کفارت گناه تو کند و تا در میان مردمان
 باشی هر چه حق گویند بشنود هر چه باطل گویند خود را کرسازد و هر نیکویی که از ایشان
 آید آنی زبان بدان گوید دارد و هر بدی که دانی زبان از آن گنگ که هر که چنین نکند
 در میان خلق سلامت نیابد و سلامت انگس باید که انصاف بدد و انصاف سخاوت
 یکی را از مشایخ مریدی پرسید که مرانشانی ده ازین مردمان تو بکسی که صحبت را بشاید
 گفت اگر کسی میجویی که بار تو کشد این دشوار بود و اگر کسی میجویی که تو باروی بکشی
 همکنان بشایند **فصل** یکی از حکما وصیت کرده است و بسیار موصی شاکر خود را که چون
 صحبت کنی با دوست و دشمن ابر و کشاده دارد و مراعات کن چنانکه خویشتن را خوار دارد
 لیکن با وقار باش بی تکبر و فروتن باش بی مزلت و در همه کارها میان باش چنانکه
 بسالو کنی تا از حد بشود چنانکه تقصیر کنی تا بحد زرسد و چون راه روی بخویشتن فرو
 منگر و از آن سودا زین سود منگر و هر جا که جماعتی از مردم بینی با ایشان مایست و چون
 بنشینن ساکن بنشین و بر سر و پای بنشین و انگشتهای دست با هم مگذار و با محاسن
 بازی مکن بدست و با انگشتترین همچنین و در پیش مردمان انگشت در بینی مکن و دندان
 خلال مکن و آب دهان مینداز از او براندن مگس از خویشتن بسیار دست بجنبان و بر روی

در میان خلق سلامت نیابد و سلامت انگس باید که انصاف بدد و انصاف سخاوت
 یکی را از مشایخ مریدی پرسید که مرانشانی ده ازین مردمان تو بکسی که صحبت را بشاید
 گفت اگر کسی میجویی که بار تو کشد این دشوار بود و اگر کسی میجویی که تو باروی بکشی
 همکنان بشایند فصل یکی از حکما وصیت کرده است و بسیار موصی شاکر خود را که چون
 صحبت کنی با دوست و دشمن ابر و کشاده دارد و مراعات کن چنانکه خویشتن را خوار دارد
 لیکن با وقار باش بی تکبر و فروتن باش بی مزلت و در همه کارها میان باش چنانکه
 بسالو کنی تا از حد بشود چنانکه تقصیر کنی تا بحد زرسد و چون راه روی بخویشتن فرو
 منگر و از آن سودا زین سود منگر و هر جا که جماعتی از مردم بینی با ایشان مایست و چون
 بنشینن ساکن بنشین و بر سر و پای بنشین و انگشتهای دست با هم مگذار و با محاسن
 بازی مکن بدست و با انگشتترین همچنین و در پیش مردمان انگشت در بینی مکن و دندان
 خلال مکن و آب دهان مینداز از او براندن مگس از خویشتن بسیار دست بجنبان و بر روی

مردمان آسار برکش و سخن آهسته گوی و به ترتیب بشوئیده و پراگنده و سخن نیک نگو
 بشنو و تعجب مانده اظهار کن دیگر باره باز گفتن سخن در محواه و آن سخنکه از آن خنده آید
 حذر کن و شنای خویش و فرزندان خویش مکن و بشنو و تصنیف تو کرده باشی و گفته باشی
 فخر مکن و چون زمان خویشن میاری و چون بنده گان خویشن خاک آلوده مدار و هر حاجت
 که از کسی خواهی الحاح بسیار مکن و هیچ کس را بظلم و معصیت دیر مکن و متد ارباب خویش
 با هیچ کس مگوی نه نیز با اهل و فرزندان که اگر اندک بود در چشم ایشان حقیر شوی و اگر
 بسیار بود هرگز بخوشش نودی ایشان زسی و با ایشان بهر بیت زندگانی کن بی ^{عفت}
 و رفیق کن بی ضعف و مذلت و باینده و شاگرد هرگز مگوی و مزاح مکن که در چشم
 ایشان حقیر شوی و چون با کسی خدمت کنی آهسته باش و زبان نگه دار و بسر و سر و
 سخن بر حجت گوی و بر آن دور نشین و تا خشمت فرو نه نشیند در سخن میا و اگر سلطان
 ترا نزدیک دارد و غزه مشو که از وی پر حذر باش اعتماد مکن و مال خویشن را از خود
 عزیز تر مدار و از دوست روز عاقبت حذر کن که تا مال و حشمت داری با تو دوست
 بود در روز پنج از تو برگردد و الله عالم فصل ای بقدر که گفته آمد درین کتاب زاد
 آخرت را بشاید که جامع است شرح طاعات و معاصی را و شرط صحت و معاملات
 با خالق و خلق و هر که این بجا آورد و ازین فارغ شود و زیادتى خواهد که بستاند از
 کتاب کیمیا طلب کند و اگر زیادت از آن خواهد از کتاب حیای علوم الدین طلب کند
 که ثمره عبادت بر قدر معرفت و علم باشد و عالم بی عمل استخوان شیطان بود و اگر

سخن آهسته گوی و به ترتیب بشوئیده و پراگنده و سخن نیک نگو
 بشنو و تعجب مانده اظهار کن دیگر باره باز گفتن سخن در محواه و آن سخنکه از آن خنده آید
 حذر کن و شنای خویش و فرزندان خویش مکن و بشنو و تصنیف تو کرده باشی و گفته باشی
 فخر مکن و چون زمان خویشن میاری و چون بنده گان خویشن خاک آلوده مدار و هر حاجت
 که از کسی خواهی الحاح بسیار مکن و هیچ کس را بظلم و معصیت دیر مکن و متد ارباب خویش
 با هیچ کس مگوی نه نیز با اهل و فرزندان که اگر اندک بود در چشم ایشان حقیر شوی و اگر
 بسیار بود هرگز بخوشش نودی ایشان زسی و با ایشان بهر بیت زندگانی کن بی عفت
 و رفیق کن بی ضعف و مذلت و باینده و شاگرد هرگز مگوی و مزاح مکن که در چشم
 ایشان حقیر شوی و چون با کسی خدمت کنی آهسته باش و زبان نگه دار و بسر و سر و
 سخن بر حجت گوی و بر آن دور نشین و تا خشمت فرو نه نشیند در سخن میا و اگر سلطان
 ترا نزدیک دارد و غزه مشو که از وی پر حذر باش اعتماد مکن و مال خویشن را از خود
 عزیز تر مدار و از دوست روز عاقبت حذر کن که تا مال و حشمت داری با تو دوست
 بود در روز پنج از تو برگردد و الله عالم فصل ای بقدر که گفته آمد درین کتاب زاد
 آخرت را بشاید که جامع است شرح طاعات و معاصی را و شرط صحت و معاملات
 با خالق و خلق و هر که این بجا آورد و ازین فارغ شود و زیادتى خواهد که بستاند از
 کتاب کیمیا طلب کند و اگر زیادت از آن خواهد از کتاب حیای علوم الدین طلب کند
 که ثمره عبادت بر قدر معرفت و علم باشد و عالم بی عمل استخوان شیطان بود و اگر

بسیار بود هرگز بخوشش نودی ایشان زسی و با ایشان بهر بیت زندگانی کن بی عفت
 و رفیق کن بی ضعف و مذلت و باینده و شاگرد هرگز مگوی و مزاح مکن که در چشم
 ایشان حقیر شوی و چون با کسی خدمت کنی آهسته باش و زبان نگه دار و بسر و سر و
 سخن بر حجت گوی و بر آن دور نشین و تا خشمت فرو نه نشیند در سخن میا و اگر سلطان
 ترا نزدیک دارد و غزه مشو که از وی پر حذر باش اعتماد مکن و مال خویشن را از خود
 عزیز تر مدار و از دوست روز عاقبت حذر کن که تا مال و حشمت داری با تو دوست
 بود در روز پنج از تو برگردد و الله عالم فصل ای بقدر که گفته آمد درین کتاب زاد
 آخرت را بشاید که جامع است شرح طاعات و معاصی را و شرط صحت و معاملات
 با خالق و خلق و هر که این بجا آورد و ازین فارغ شود و زیادتى خواهد که بستاند از
 کتاب کیمیا طلب کند و اگر زیادت از آن خواهد از کتاب حیای علوم الدین طلب کند
 که ثمره عبادت بر قدر معرفت و علم باشد و عالم بی عمل استخوان شیطان بود و اگر

اندک علم بود و پیش از آنکه میکند نداند ریج وی بسیار بود و ثواب اندک همچون
 مزدوری که همه روز پهل و ناوه کشد تا درمی بوی دهند و مثل عالم چون مهندس
 بود که یکساعت خط چند بر جای کشد و دینار بوی دهند هر چند علم و معرفت
 بیش میشود ریج کمتر و ثواب بیش میشود پس اصل کار در شناختن زاد آخرت علم
 است و حاصل باید که این جهان را باطنی دانی و خود را مسافری شناسی و
 درین رباط از بهر آن آمده تا به تعجیل توشه برگیری که راه دراز در پیش است باید که
 برین رباط چندان دل زنبی که از مقصود سفر بازمانی و هم زمان را فراوش
 کنی و هر حال از غم و شادی که بتو رسد بگوئی **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**
 بدل ز زبان و درستی این آیه از خود طلب کنی که چون بدانی که بازگشت تو بشاه
 خواهد بود چنان باشی که چون بحضرت آن پادشاه رسیدی از وی شرم داری و
 این کتاب نموداریست از ظاهر علم تقوی و تمامی این علم اندران دو کتاب دیگر
 یاد کرده شد **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا زِينَتَكُمْ** و **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا خَرَجْتُمْ مِنَ بَيْتِكُمْ فَخُذُوا عَلَيْكُمْ زِينَتَكُمْ**
وَأَيُّكُمْ لَمَّا حَبَبٌ وَيَرْضَىٰ صَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ سَيِّدِنَا مُحَمَّدِنَا الْمُصْطَفَىٰ وَ
وَعَلَىٰ آلِهِ أَجْمَعِينَ وَسَلَّمَ تَسْلِيمًا كَثِيرًا كَثِيرًا

—————

العلم والعبادة
 و تقوی و عبادت
 و این کتاب
 از کتب معتبره
 است و در آن
 کلمات بسیار
 از ائمّه و اولاد
 ائمه است
 و در آن کتب
 کلمات بسیار
 از ائمه و اولاد
 ائمه است
 و در آن کتب
 کلمات بسیار
 از ائمه و اولاد
 ائمه است

بیت در سینه خال کرد
بگوی که شکر کرد
بمدان آن مددی
امام المؤمنین استوار
علمی که در سینه خال کرد
بیت در سینه خال کرد
بگوی که شکر کرد
بمدان آن مددی
امام المؤمنین استوار

بعض از احوال مصنف رحمة الله علیه

بجنت الاسلام محمد بن محمد الغزالی الطوسی رحمة الله علیه کنیت وی ابو حامد است و لقب
وی زین الدین انتساب وی در تصوف بشیخ ابو علی فارمدی است و وی گفته لقد سمعت الشیخ
ابا علی الفارمدی قدس الله تعالی روحه عن شیخ ابی القاسم الکرکانی قدس الله تعالی
روحانه قال ان الاسماء الثمينة والتعین لضر او صافاً لا عبد السالك ویرجع فی السالك
غیر اصل وی در او ایل حال در طوس و نیشاپور تحصیل علوم و تکمیل آن اشتغال
نمود و بعد از آن بانظام الملک ملاقات کرد و قبول تمام یافت و با جماعتی از افاضل
که در صحبت نظام الملک بودند در مجالس متعدد و مناظره و مجادله کرد و برایشان غایب
شد بعد از آن تدریس مدرسه نظامیه بغداد را بوی تفویض کردند در سنه ۴۰۸ و ثمانین
اربعمائه بغداد رفت همه اهل عراق ضیغه و فریفته وی شدند قدری بلند و منزلت
ارجمند یافت بعد از آن همه را با اختیار ترک کرد و طریق زهد و انقطاع پیش گرفت
و قصد حج کرد در سنه ثمان و ثمانین و اربعمان حج گذارد و بشام مراجعت نمود مدتی
انجا بود و از آنجا به بیت المقدس رفت و از آنجا بمصر و مدتی در اسکندریه بود بعد از
بشام مراجعت کرد و آنقدر که خواست انجا بود بعد از آن بوطن بازگشت و بحال خود
مشغول شد و از خلق خلوت گزید و کتب معیده تصنیف کرد چون کتاب اجمالی علوم و
جواهر القرآن و تفسیر یا قوت التاویل و جمل مجلد و مخطات الاوار و غیر آن از کتب مشهوره
و بعد از این همه به نیشاپور عود کرد و در نظامیه نیشاپور درس گفت و بعد از چند کاه ترک

تفسیر یا قوت التاویل در جمل
علمی که در سینه خال کرد
بیت در سینه خال کرد
بگوی که شکر کرد
بمدان آن مددی
امام المؤمنین استوار
علمی که در سینه خال کرد
بیت در سینه خال کرد
بگوی که شکر کرد
بمدان آن مددی
امام المؤمنین استوار
علمی که در سینه خال کرد
بیت در سینه خال کرد
بگوی که شکر کرد
بمدان آن مددی
امام المؤمنین استوار

۱۲
بیت در سینه خال کرد
بگوی که شکر کرد
بمدان آن مددی
امام المؤمنین استوار

بیت در سینه خال کرد
بگوی که شکر کرد
بمدان آن مددی
امام المؤمنین استوار

بآنجا رسیدم که غزالی میگوید و الله تعالی بعث النبي الامي القرشي محمد صلي الله عليه وسلم
 الى كافة العرب البعم والجن والانس چون باينجا رسیدم اثر بشارت و تبسم در رو مبارک وی
 صلی الله علیه و سلم ظاهر شد چون بعت وصفت وی صلی الله علیه و سلم رسیدم بمن الثغاث کرد و گفت
 این غزالی غزالی آنجا ایستاده بود و گفت غزالی منم یا رسول الله و پیش آمد و سلام گفت
 رسول صلی الله علیه و سلم جواب داد دست مبارک خود بوی داد غزالی دست مبارک ویرامی بود
 و رو خود بر آنجا میمالید بعد از آن مثبت رسول صلی الله علیه و سلم بقرات بچکس چند آن استبشاره
 نمود که بقرات من قواعد العقاید چون از حجاب درآمد و در چشم من اثر گریه بود از آن کرامات
 و احوال که مشاهده کرده بودم شیخ ابو الحسن ذی قدس الله تعالی رو کرد که قلب من خود بود از او
 دیده چنین جزو داده است که حضرت رسا پناه باموی عیسی علی نبیا و علیه السلام مفاخره و مباحثات
 کرده است بعزالی رحمة الله تعالی و حضرت رسا پناه بتعذیر بعضی منکران غزالی امر فرموده و بعضی
 گویند که اثر تا زمانه در فرزندان آنحضرت می بود و تا وقت مردن بر تن وی ظاهر بود - ۱۲ -
 نقل من الثغاث الالسن للمولانا ملا عبد الرحمن جامی رحمة الله علیه

خاتمة الطبع

الحمد لله علی احسانه که این کتاب برکت مضاب پیش ازین در ۱۲۶ هجری معراجا لبطبع در آمده
 رونق اشتها ریافته بود اما چون مشاققتش از دایره شوقش در پرت و تاب تشنگان وادی
 تمنایش نایسرا بپووند لهند ابار دیگر اول بقدر امکان تقویم متنش بمزوده پس از ان بعضی آیات
 کلام الله در ترجمه اوجیه ماثوره و معانی لغات دقیقه و نواید بسیار از کتب معتد معروفران افزوده

تاریخ شاهزادگان دیقده
 علم اشتها ریافته بود
 بیان که درین حق فراموش
 راه یافته اند معجزه این کتاب
 و سبب اشتها ریافته بود
 خاص و عام بکس فراموش
 فرمایش عالم آستانه بکرت
 انکشاف غایت گشت تطفون نظر
 تا سبب اشتها ریافته بود
 بیغمه بنگلور بار شاکت تاییم
 عوایدی انسانی شکر
 هجری در سبب بنوی
 سلطان اخبار بنگلور نظر
 سبب اشتها ریافته بود



اطلاع بر کتاب که از دست بکرت نایب
 در کتب و نقلد نفیست سر و